

هدف کلی: پذیرش این حقیقت که برای اصلاح سبک زندگی ابتدا باید فهم فلسفی اصلاح شود

اهداف آموزشی: درک این واقعیت که سبک زندگی هر کس با فهم فلسفی وی از جهان و انسان گره خورده است

توانایی نشان دادن ارتباط میان تصمیم های مهم افراد با دیدگاه های فلسفی آنها

درک اهمیت جایگاه فهم فلسفی در زندگی

طراح: مجتبی محمودی

دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایزده

سال تحصیلی: ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹

۳

فلسفه و زندگی

متن زیر را بخوانید و به سؤال های طرح شده پاسخ دهید:

تاجری کنار ساحل یک روستا، در مکزیک ایستاده بود و دریا را تماشا می کرد. یک قایق کوچک ماهیگیری به او نزدیک شد و کنار ساحل ایستاد. داخل قایق چندتا ماهی افتاده بود. تاجر سر صحبت را با ماهیگیر باز کرد و پرسید: چقدر طول کشید تا این چند ماهی را گرفتی؟ ماهیگیر: خیلی کم.

تاجر: پس چرا صبر نکردی تا ماهی بیشتری صید کنی؟

ماهیگیر: چون همین تعداد برای سیر کردن خودم و خانواده ام کافی است.

تاجر: بقیه وقتت را چه کار می کنی؟

ماهیگیر: تا دیروقت می خوابم، یک مقداری ماهیگیری می کنم، کمی هم با بچه ها بازی می کنم، بعدتوی دهکده می روم و با دوستان شروع به صحبت می کنم، خلاصه، به این نوع زندگی مشغولم.



تاجر: من در دانشگاه هاوارد درس خوانده‌ام، می‌توانم کمکت کنم. تو باید بیشتر ماهیگیری کنی، آن وقت می‌توانی با پول آن، قایق بزرگ تری بخری و بعد با درآمد آن چندتا قایق دیگر هم اضافه کنی. آن وقت تعداد زیادی قایق برای ماهیگیری داری، تعداد زیادی کارگر هم برای تو کار می‌کنند.

ماهیگیر: خوب، بعدش چی؟

تاجر: به جای اینکه ماهی‌ها را به واسطه‌ها بفروشی، آنها را مستقیماً به مشتری‌ها می‌رسانی و برای خودت کار و بار درست می‌کنی. بعد، کارخانه راه می‌اندازی، به تولیدات نظارت می‌کنی... این دهکده کوچک را هم ترک می‌کنی و به مکزیکو می‌روی، بعد هم لُس آنجلس، از آنجا هم به نیویورک^۱. آنجاست که دست به کارهای مهم تری می‌زنی...

ماهیگیر: این کار چقدر طول می‌کشد؟

تاجر: پانزده تا بیست سال.

ماهیگیر: اما بعدش چی آقا؟

تاجر: بهترین قسمت همین است. در یک موقعیت مناسب می‌روی و سهام شرکت را به قیمت خیلی بالا می‌فروشی. این کار میلیون‌ها دلار عایدی دارد.

ماهیگیر: میلیون‌ها دلار! خوب بعدش چی؟

تاجر: آن وقت دیگر بازنشسته شده‌ای؛ می‌روی به یک دهکده ساحلی کوچک! جایی که تا دیروقت می‌توانی بخوابی! یک کم ماهیگیری کنی، با بچه‌هایت بازی کنی! می‌توانی به داخل دهکده بروی و تا دیروقت با دوستانت بگویی و بخندی!

ماهیگیر تأملی کرد و گفت:

خب، من الان هم همین کار را می‌کنم!

فعالیت‌هایی که با علامت ستاره بررسی*
مشخص شده‌اند. نباید در آزمونهای کتبی و آزمونهای سراسری از این فعالیتها سؤال طراحی شود

۱ چرا ماهیگیر از پیشنهاد تاجر استقبال نکرد؟

۲ این دو سبک متفاوت زندگی ریشه در چه دیدگاه‌هایی دارد؟

۳ آیا همه می‌توانند براساس نگاه ماهیگیر یا تاجر زندگی کنند؟

۱. مکزیکو سیتی پایتخت مکزیک، لُس آنجلس، شهری مهم در آمریکا و نیویورک مرکز اقتصادی و فرهنگی آمریکاست.

1- ما انسان ها چگونه تصمیم می گیریم و عمل می نماییم؟

2- چگونه می توانیم حدس بزنیم که دیگران در زندگی خود به دنبال چه اهدافی هستند و زندگی برای آنان چه معنایی دارد؟

3- چه کسانی اهل تفکر فلسفی هستند؟

1) هر یک از ما باورهای درباره جهان، انسان، مرگ، عدالت، زیبایی و نظایر آن داریم که گاه با باورهای دیگران یکسان است و گاهی هم متفاوت و مختلف. ما با همین باورها زندگی می کنیم و براساس آنها تصمیم می گیریم و عمل می نماییم. شاید دلایل برخی از این باورها را بدانیم و برای برخی هم دلیلی نداشته باشیم و صرفاً طبق عادت آنها را قبول کرده باشیم (گر ما اطرافیان خود را زیر نظر بگیریم، می توانیم از لابه لای حرف هایی که می زنند یا رفتارهایی که دارند، برخی از ریشه های فکری آنان را کشف کنیم و بدانیم که آنها چه عقیده و طرز فکری دارند و اگر بتوانیم این طرز فکرها و عقیده ها را خوب تحلیل کنیم، می توانیم حدس بزنیم که آنها در زندگی خود به دنبال چه اهدافی هستند و زندگی برای آنان چه معنایی دارد.)²

3) برخی انسان ها، فارغ از اشتغالات روزانه، لحظاتی به تفکر درباره باورهای خود می پردازند و نسبت به پذیرش آن باورها می اندیشند. آنان می خواهند به ریشه باورهای خود برسند و چرایی قبول آنها را مرور کنند. اینان، در حقیقت، اهل تفکر فلسفی هستند و می کوشند بنیان های فکری خود را در چارچوب عقل و منطق قرار دهند.³

4) اندیشیدن فیلسوفانه، تأمل کردن درباره باورهای مربوط به زندگی است؛ آموختن چرایی و یافتن دلایل درستی یا نادرستی باورها؛ پذیرفتن باورهای درست و کنار گذاشتن باورهای نادرست. در این صورت، خودمان بنیان های فکری خود را می سازیم و به آزاداندیشی می رسیم و شخصیتی مستقل کسب می کنیم.⁴

4- چه زمانی ما به آزاد اندیشی می رسیم و شخصیتی مستقل کسب می کنیم؟

معنای زندگی

این باورها که فلسفه ما را می سازند، نقش تعیین کننده در انتخاب اهداف دارند. به عبارت دیگر: این باورها هستند که به ما می گویند چه چیزی را هدف زندگی قرار دهیم و از چه چیزی گریزان باشیم. بنابراین می توان گفت:

نکته مهم

فلسفه هر کس معنادهنده به زندگی اوست.

با توجه به مطالب فوق می توانیم مردم را به سه دسته تقسیم کنیم:

5) برخی آدم ها کمتر به اموری مانند حقیقت انسان و جهان می اندیشند و به همان اندازه ای که از دور و برشان آموخته اند، قناعت می کنند، در نتیجه در انتخاب هدف نیز دقت نظر چندانی ندارند و بیشتر دنباله روی دیگرانند.

5- با توجه به نقش باورهای زندگی در تعیین و انتخاب اهداف، انسان ها را می توان به چند دسته تقسیم کرد؟

1- فواید تفکر فلسفی را نام ببرید؟

دوری از مغالطه ها

استقلال در اندیشه

رهایی از عادت های غیر منطقی

بیشتر بدانیم

ممکن است کسی بگوید من تلاش می کنم که درباره جهان، انسان و نیز فلسفه زندگی خودم به شناخت درستی برسم. اما در میان این همه اندیشه های گوناگون چگونه می توانم به نتیجه اطمینان بخش نائل شوم؟

در اینجا باید به چند نکته اشاره کنیم:

۱. این خواست و اراده و تلاش، خودش ارزشمند است. هر حقیقت طلبی بالاخره به مقصود و مطلوب خود خواهد رسید.

۲. بکشیم هر نظری را که می خواهیم انتخاب کنیم، دلیل آن را در همان حدی که توان فکری ما اجازه می دهد، بدانیم.

۳. تلاش کنیم تخیلات، توهمات، تعصبها و اموری از این قبیل را از خود دور کنیم و عقل و منطق را بر خود حاکم سازیم.

۴. رسیدن به حقیقت را بر هر چیز دیگری ترجیح دهیم، هر چند تلخ باشد و به مذاق ما خوش نیاید.

۵. از آثار و نوشته ها و سخنان متفکرین قابل اعتمادی که زندگی آنان گویای باورهای درست آنان است، کمک بگیریم.

۶. به هر باور درست و قابل اعتمادی که می رسیم عمل کنیم تا گام های بعدی را با قدرت بیشتری برداریم.

۷. اگر ما این نکات را رعایت کنیم، در بسیاری موارد به نتایج درست می رسیم. اگر در چند مورد محدود هم به اشتباه دچار شویم، با وجدان آسوده، اصلاح خطاهای خود را دنبال می کنیم.

۲ برخی آدم ها در این امور می اندیشند و در بسیاری موارد به دانشی درست درباره جهان و انسان می رسند؛ در نتیجه می توانند هدف قابل قبولی برای زندگی برگزینند و زندگی آنان معنای درستی پیدا کند.

۳ برخی نیز نگرشی نادرست درباره جهان و انسان دارند. اینان، در انتخاب هدف به خطا رفته و زندگی آنان معنای نادرستی به خود گرفته است. 5

تأمل*

می گویند وقتی فقر تالس^۱ را به رُخس کشیدند، تمام پولی را که داشت به ودیعه نهاد و دستگاه های روغن زیتون گیری کرایه کرد. هنگام چیدن محصول که دستگاه ها مورد نیاز بود، آنها را به قیمتی که می خواست، به دیگران واگذار کرد. با این عمل نشان داد که اگر دارایی و ثروتی ندارد، ناتوانی او در کسب پول نیست. او به چیزهای دیگری دلبستگی دارد.^۲

آیا می توانید حدس بزنید که او درباره زندگی چگونه می اندیشیده و چه هدفی در زندگی داشته؟

برخی فواید تفکر فلسفی

دانستیم که فلسفه هر کس نقش اساسی در معنابخشی به زندگی او دارد. حال

اگر انسان قدرت تفکر خود را افزایش دهد و با استفاده از قواعد تفکر، در امور

فلسفی بیندیشد، به فواید و ثمرات دیگری نیز دست می یابد، از جمله:

2- فلسفه چگونه اندیشه های فلسفی درست را از تفکرات غلط تشخیص می دهد؟

۱. دوری از مغالطه ها

سال گذشته در کتاب منطق، با انواع مغالطه ها، آشنا شدیم. یکی از فواید

آموختن منطق توانایی تشخیص مغالطه ها و خارج کردن آنها از باورهاست.

فلسفه از این توانایی منطقی کمک می گیرد تا اندیشه های فلسفی درست از

تفکرات غلط تشخیص داده شود و راه رسیدن به اعتقادات درست هموار گردد²

3 (فیلسوفان می کوشند با کاستن از مغالطه ها، فهم درستی از حقایق، چه در عالم

3- تلاش فیلسوفان برای کاستن از مغالطه ها با چه هدفی صورت می گیرد؟

۱. یکی از فیلسوفان یونان که در درس چهارم، با او و برخی اندیشه هایش آشنا خواهید شد.

۲. سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص ۱۳

بیشتر بدانیم

اگر فلسفه هر کس معنابخش زندگی اوست، پس دین چه نقشی در زندگی دارد؟

در پاسخ به این سؤال نیز می‌گوییم:

۱. هیچ وقت یک دین حق، از ما نمی‌خواهد که برای رسیدن به حقیقت هفت نکته قبل را زیر پا بگذاریم؛ به‌طور مثال خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «بندگانم را مژده بده، آن بندگان که سخنان را می‌شنوند و بهتریشان را گزینش می‌کنند، اینانند که خداوند آنان را راه نموده و اینانند که اهل خرد و تفکرند.»^۱

۲. بنیان‌های هر دینی که همان مبانی فلسفی آن است، باید با تفکر و استدلال پذیرفته شود و دین حق پشتوانه استدلالی خود را عرضه می‌کند؛ یعنی نیاز به دین دارای یک پشتوانه استدلالی فلسفی است.^۲

۳. هر کس که با استدلال، دین حق و درست را پذیرفت، به‌طور طبیعی به محتوای آن دین عمل می‌کند و همان دین به زندگی او هدف و معنای درست می‌بخشد.

۴. نکات هفتگانه قبل می‌تواند ما را در رسیدن به دین حق کمک کند و از تعصبات غلط و بی‌راهه‌ها نجات دهد.

هستی و چه در مسائل بنیادی زندگی، ارائه دهند و آن را با گفتار مناسبی که خالی از مغالطه باشد، بیان کنند. آنها همچنین می‌کوشند نمونه‌هایی از مغالطه‌های فلسفی را جهت عبرت گرفتن دیگران، نشان دهند؛ چرا که برخی افراد گاهی بدون اینکه دقت کنند، در زندگی خود، باوری را که مبنای آن یک مغالطه است، پذیرفته و براساس آن تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.^۳

۲. استقلال در اندیشه

۱ (فیلسوف واقعی هیچ سخنی را بدون دلیل نمی‌پذیرد و عقیده‌اش را بر پایه خیالات، تبلیغات و تعصب بنا نمی‌کند. او درباره استدلال‌ها می‌اندیشد و اگر به درستی شان پی ببرد، آنها را می‌پذیرد)^۱ (عموم مردم در مسائل بنیادین فلسفی می‌اندیشند و نظر می‌دهند؛ درباره خدا، آزادی، اختیار، خوشبختی و رنج، فرق فیلسوف با مردمان دیگر این است که اولاً فیلسوف درباره همین مسائل به نحو جدی فکر می‌کند؛ ثانیاً با روش درست وارد این قبیل مسائل می‌شود و پاسخ می‌دهد. او تابع برهان و استدلال است؛ نه تابع افراد و اشخاص.)^۲

۲- فرق اندیشه فیلسوف با عموم مردم در مسائل بنیادین فلسفی در چیست؟

درس آموزی*

ارسطو، فیلسوف بزرگ یونانی، سال‌های فراوانی شاگرد افلاطون بود. او استاد خود را بسیار دوست می‌داشت. اما در هر موضوعی، تا خودش قانع نمی‌شد، آن را نمی‌پذیرفت. به همین جهت در برخی مسائل با استاد خود اختلاف نظر پیدا کرد. برخی او را سرزنش می‌کردند که چرا نظر استاد خود را رد می‌کند. مشهور است که وی در جواب می‌گفت:

«افلاطون برای من عزیز است، اما حقیقت عزیزتر است.»^۱

از این حکایت کوتاه و جمله ارسطو چه درس‌هایی می‌توان گرفت؟

.....

.....

.....

.....

۱. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸

۲. در این باره می‌توانید به کتاب‌هایی مانند فلسفه دین از آیت‌الله جوادی آملی، انتشارات اسراء و کلام فلسفی از محمدحسن قدردان قراملکی، انتشارات وثوق مراجعه کنید.

۱. سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص ۳۲

۳. رهایی از عادت‌های غیر منطقی

در بسیاری از مواقع، افراد یک جامعه افکار و عقایدی را می‌پذیرند که پشتوانهٔ عقلی و منطقی محکمی ندارند، بلکه بر اثر مرور زمان و یا انتقال از نسلی به نسل بعدی، به صورت یک عادت در آمده است و اکثر افراد جامعه، بدون دلیل آنها را پذیرفته‌اند.

افراد متفکر و اندیشمند این جوامع، این قبیل افکار را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند و اگر منطبق با عقل و استدلال نبود، آنها را نمی‌پذیرند و تلاش می‌کنند سایر مردم را نیز به باطل بودن آن افکار آگاه کنند.

از آنجا که این قبیل عقاید و افکار مورد پذیرش مردم است، در ابتدا مردم سخنان این متفکران را نمی‌پذیرند و حتی دیدگاه آن متفکران را باطل و انحرافی می‌نامند. البته، استقامت و پایداری متفکران حق طلب و دلسوز، بالاخره مؤثر واقع می‌شود و باطل بودن آن افکار و عقاید، با درخشش حقیقت، به تدریج نمایان می‌گردد و بسیاری از مردم عقاید باطل خود را کنار می‌گذارند و به حقیقت رو می‌آورند.

مثالی برای استقلال در اندیشه و رهایی از عادات



افلاطون که از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ است، تمثیلی دارد که به «تمثیل غار»^۱ مشهور است. او در این تمثیل می‌خواهد نشان دهد که چگونه فلسفه، انسان را به سمت آزادی حقیقی هدایت می‌کند. ما این تمثیل را که در کتاب جمهوری افلاطون آمده با اندکی تغییر و ساده کردن عبارت‌ها در اینجا می‌آوریم:

«غار را در زیر زمین در نظر بیاورید که در آن مردمانی به بند کشیده شده و توانایی حرکت و جابه‌جایی ندارند. روی این مردم به دیوار جلو و پشتشان به

شکایت یک فیلسوف

ملاصدرا که در آینده از او بیشتر یاد خواهیم کرد در شکایت از برخی مردم زمانهٔ خود می‌گوید: گرفتار کسانی شده‌ام که فهم و اندیشه از افق وجودشان غروب کرده؛ چشمانشان از مشاهدهٔ انوار حکمت نابیناست و بصیرتشان از دیدن تجلیات معرفت ناتوان است. تفکر در امور الهی و آیات سبحانی را بدعت می‌شمارند و مخالفت با افکار عوام راه، که هر روزی به دنبال یک چیز هستند، گمراهی می‌پندارند. اینان دیدگاهشان از همین امور جسمانی و قید و بندهای آن فراتر نمی‌رود و فکرشان از این ظلمت‌ها و تاریکی‌ها گامی بیرون نمی‌گذارد. هر دیدگاه علمی و عرفانی و هر مسیر فلسفی را حرام می‌دانند و طرد می‌کنند و آنان را که توانسته‌اند اسرار الهی و اشارت‌های رمزگونهٔ انبیا را درک کنند، منحرف می‌شمارند. در نزد اینان هر کس که در مرداب جهل و کودنی بیشتر فرورفته و از نور علم محروم‌تر است، شریف‌تر و داناتر و شایسته‌تر است.^۱



منزل ملاصدرا در کهک قم

۱. تمثیل غار افلاطون، بیان تمثیلی مجموعهٔ فلسفهٔ اوست که دارای ابعاد مختلفی است. از این رو، متناسب با هر بحث و در همان قسمت، بُعدی از این تمثیل بیان می‌شود تا جایگاه آن بهتر شناخته شود.

۱. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه

دهانه غار است. این زندانیان هرگز بیرون را ندیده‌اند و جز روبه‌روی خود را نمی‌بینند. به فاصله‌ای دور، در پشت سر ایشان، آتشی روشن است که پرتو آن به درون غار می‌تابد. در پس آتش نیز دهانه غار قرار دارد. میان آتش و زندانیان راهی است که انسان‌ها و حیوانات و اشیای مختلف در این راه در حال رفت و آمد هستند و کارهایی انجام می‌دهند. برخی با یکدیگر سخن می‌گویند و برخی خاموش‌اند. سایه این انسان‌ها و حیوانات و اشیای بر دیواری که جلوی روی مردمان به بند کشیده شده قرار دارد، می‌افتد و اینها که جز این سایه‌ها را ندیده‌اند، این سایه‌ها را اشیای واقعی می‌پندارند و تصور می‌کنند که همه آن سر و صداها از همین سایه‌هاست.

اگر برحسب اتفاق، زنجیر یکی از این مردمان پاره شود و مجبورش کنند که یک‌باره برخیزد و روی خود را برگرداند و آتش را ببیند یا به سوی مدخل غار برود و به بیرون بنگرد، روشنایی چشم‌هایش را خیره خواهد ساخت و نخواهد توانست عین اشیایی را که تا آن هنگام تنها سایه‌های آنها را می‌دید، درست ببیند و اگر بخواهد در خود روشنایی بنگرد، طبیعی است که چشم‌هایش به دردی طاقت‌فرسا مبتلا خواهد شد؛ بنابراین این فرد از روشنایی خواهد گریخت و باز به سایه‌ها پناه خواهد برد زیرا آنها را بهتر می‌توانست ببیند. عقیده‌اش هم نسبت به سایه‌ها استوارتر خواهد شد.

اگر در این میان، شخص تنومندی او را از دهانه غار بالا بکشد و از غار بیرون آورد و او را به‌طور کامل در معرض نور قرار دهد، چنان رنج عظیمی بر او تحمیل می‌شود که توانایی تحمل آن را از دست خواهد داد و نخواهد توانست هیچ‌یک از اشیای حقیقی را ببیند و بشناسد؛ اما اگر به تدریج چشمان وی با روشنایی خوب‌گیرد، یکی پس از دیگری آن انسان‌ها و حیوانات و اشیای واقعی را خواهد شناخت و به سایه بودن آن‌ها تصور کند که تا چندی قبل آنها را حقیقت می‌پنداشت، پی خواهد برد. این شخص پس از مدتی خواهد توانست آن نوری را که عامل شناخت اشیایست ببیند و بداند که تا اندازه‌ای خورشید عامل هر چیزی است که او و دوستانش در زندان به دیدن آنها عادت کرده بودند. حالا در نظر بگیرید که این زندانی از بندرها شده، غار را به یاد آورد. آیا از وضعیت خود احساس رضایت نخواهد کرد و بر حال گرفتاران در بند تأسف نخواهد خورد؟ و آیا برای آنها از زندان تلاش نخواهد کرد؟



در نهایت، تصور کنید که زندانی آزاد شده را از نور برگیرند و به داخل غار ببرند و در جایگاه قبلی‌اش قرار دهند.

او به اطرافیان می‌گوید این سایه‌ها حقیقی نیستند. اما همه حرف او را خنده‌دار خواهند یافت. آنان به یکدیگر می‌گویند او از غار بیرون رفت و با خراب شدن و از دست دادن بینایی‌اش برگشت.

بررسی

با توجه به تمثیل غار افلاطون،

۱- با استفاده از تفکر و تعقل، به جای تقلید و دنباله روی از دیگران

۱ گذر از یک وضع عادی و رسیدن به حقیقت برتر در پرتو چه چیزی به دست می آید؟

۲ رنج رسیدن به حقیقت شیرین تر است یا راحتی ماندن در نادانی؟ رنج رسیدن به حقیقت

۳ چرا افلاطون ماندن در نادانی و عدم درک حقیقت را به زندانی دربند تشبیه کرده است؟ بالای صفحه

۴ بزرگ ترین زندانی که بشر ممکن است به آن گرفتار شود، چیست؟ زندان جهل، نادانی و تعصب

۵ چرا زندانیان در غار سخنان جوانی را که برای رهایی آنها برگشته بود، نمی پذیرفتند؟

۵- چون سخنان جوان رها گشته برای زندانیان قابل فهم نبود و زندانیان نیز به وضع موجود خود عادت کرده بودند و در برابر هر کس که بخواهد این عادت را بر هم بزند مقاومت می کنند، چرا که ترک عادت برای آنان سخت و عذاب آور است

انسان های معمولی هم چون زیاد اهل تفکر فلسفی نیستند معمولاً به وضع موجود خود راضی هستند و از تغییر و تحول در زندگی خود بیزارند

به کار بندیم*

۱ کسانی می گویند:

«زندگی برخی فیلسوفان نشان می دهد که آنها سرگرم بحث های انتزاعی خود بوده اند و کاری به زندگی واقعی مردم نداشته اند. پس چرا ما از آنها دنباله روی کنیم؟»

آیا جمله بالا از نظر شما درست است یا غلط؟

اگر درست است، دلیل خود را توضیح دهید.

اگر غلط است، جهت مغالطه را مشخص کنید و آن را توضیح دهید.

۲ کدام یک از ابیات زیر، تأمل برانگیزتر است و توجه شما را بیشتر جلب می کند؟

۱ من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم^۱

۲ این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار^۲

۳ عالم ظهور جلوه یار است و جاهلان در جست وجوی یار به عالم دویده اند^۳

۴ از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم آخر؟ نمایی وطنم؟^۴

۱. منسوب به مولوی

۲. سعدی

۳. فؤاد کرمانی، شمع جمع

۴. منسوب به مولوی

۳ از میان اشعاری که در کتاب‌های درسی خوانده‌اید یا در کتاب‌های دیگر دیده‌اید، چند مورد را که برای شما تفکربرانگیز بوده است انتخاب کنید و بگویید که چرا توجه شما را بیشتر جلب کرده است.

۴ عبارت‌های زیر را بخوانید و بگویید کدام عبارت از نظر شما زیباتر است؟

۱ تولد و مرگ ما در اختیار ما نیست؛ اما فاصله بین آن دو را ما تکمیل می‌کنیم.

۲ هیچ کس نمی‌تواند به عقب برگردد و از نو شروع کند، اما همه می‌توانند از همین حالا شروع کنند.

۳ پرواز را بیاموز، نه برای اینکه از زمین جدا باشی، برای آنکه به اندازه فاصله زمین تا آسمان گسترده شوی.

۴ در مقابل مشکلات خم به ابرو نیاور! کارگردان، همیشه سخت‌ترین نقش را به بهترین بازیگر می‌دهد.

